

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

میلاد مبارک حضرت علی اکبر سلام الله علیه را خدمت حضرت بقیة الاعظم و فاطمه معصومه علیها السلام و همه شیعیان موالیان اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین و شما گرامیان تبریک عرض می کنم. و امیدواریم که همه ی ما همانند آن بزرگوار تابع حق و مدافع از حق ان شاء الله بوده باشیم و همان مطلبی که از آن وجود مبارک نقل شده است در آن داستان معروف که خدمت پدر بزرگوار عرض کرد «أ و لَسْنَا عَلَی الْحَقِّ»؟ حضرت به حسب نقل فرمود که: چرا. عرض کرد که «إِذَا لَا نُبَالِ بِالْمَوْتِ». اما وقتی در راه حق بود دیگه انسان هیچ بیمی و ترسی از مرگ ندارد. مرگ رها شدن از عالم ضیق ماده است و ان شاء الله پیوستن به لقاء الهی. ان شاء الله این، این عقائد، این مطالب در همه شیعیان و موالیان اهل بیت راسخ و استوار بشود به خصوص حوزویان معظم که پرچمدار این عقائد و این معارف هستند ان شاء الله.

و رابعها: بحث در نظریه سوم بود که نظریه سوم حرفش این بود که ما در دولت قبول داریم که شارع اعتراف کرده به این شخص اعتباری. و تصرفاتش نافذ است. اما غیر دولت قبول نداریم. برای اثبات این که ما در دولت قبول داریم، روایاتی را به آن استدلال کردند که این روایات به دو طائفه تقسیم شد. طایفه اول روایاتی بود که تصرفاتی را نام می برد و می فرمود جایز است.

روایات دسته دوم این است که اصل دخول در دستگاه ظلمه و جزء دیوان آنها شدن، وزیر شدن، مدیرکل شدن، نمی دانم امور دیگر را تجویز کرده. به این روایات استدلال می شود. تقریب استدلال هم این است که چون بین ورود در دستگاه آنها و تصرف در اموال، یک ملازمه ی قهریه ای وجود دارد. برای خاطر این که در دستگاه های دولتی بالاخره خرید و فروش هست. فرش می خرند، ساختمان درست می کنند، چه می کنند، این ها، این می خواهد وارد بشود. داخل این ساختمان می شود. روی این فرش می نشینند، روی این میز می نشینند، و و. اگر این معاملات آن دولت ها باطل باشد خب این ها که ملک آنها نیست، ملک مردم است.

چه جور می آید اینها را تصرف می کند؟ پس بنابراین همین که این روایات دلالت می کند بر این که دخول در دیوان آنها و کارهای آنها جایز است؛ البته کارهایی که فی نفسه حرام نباشد. این جایز است، اینها دلالت می کند بر این که پس آنها مالک هستند. تصرفاتشان نافذ است تا بر این جایز بشود، وارد بشود، داخل بشود، تصرف کند، بنشیند و استفاده بکند. خب عده ای از این روایات را خواندیم.

«ورابها»: چهارمین روایت از این قسم ثانی، روایات قسم ثانی «خبر أحمد بن زکریا الصیدلانی عن رجل من بني حنیفه من أهل بستان وسجستان قال: وافقت أبا جعفر في السنة التي حج فيها في أول خلافة المعتصم» همراهی می کردم امام جواد علیه السلام را در آن سالی که حج فرمود در اول خلافت معتصم که حضرت حج مشرف می شوند. «فقلت له وأنا معه على المائدة» خدمت حضرت عرض کردم در حالی که من با ایشان بر سر سفره حالا ناهار یا شام نشسته بودیم «وهناك جماعة من أولياء السلطان» عده ای از اولیاء سلطان هم بودند. خب امام جواد سلام الله علیه که روشن است دیگه، در یک وضعیتی بودند که قهراً مأمون و معتصم و اینها حضرات را آورده بودند و قهراً بودند اینها همراه... عرض کردم «إن والينا جعلت فداك رجل يتوالاكم أهل البیت» والی ما، استاندار ما، حاکم منطقه ی ما «جعلت فداك» یک مردی است که موالات شما را دارد. اهل بیت «ویحبکم» و شما را دوست می دارد. «وعلى في ديوانه خراج» بر عهده من در دیوان او خراج است. مالیات هایی که آنها بر اراضی می بستند و اینها، به گردن من هست. «فإن رأيت جعلني الله فداك أن تكتب إليه بالاحسان إلي». اگر صلاح می بینید یک نامه ای بنویسید که او احسان به من بکند، حالا یا اصلاً نگیرد این را یا کمتر مثلاً بگیرد. و امثال این «فقال لي: لا أعرفه». حضرت فرمود من او را نمی شناسم. این هم منافاتی ندارد. چون ائمه علیهم السلام إن شاؤا علموا هستند در جمع روایات. اگر بخواهند می دانند. متعال این راه را برای آنها باز کرده که «إذا ارادوا أن يعلموا علموا». هر وقت بخواهند یک چیزی را بدانند می دانند. اما نخواهند نمی دانند. غیر از یک اموری که خب خواستند و خدا خواسته که حتماً آنها را بدانند. توی امور شخصی، فلان و اینها حضرت گفت من نمی شناسم او را.

ج: بله؟

س:؟؟ تقیه ...

ج: حالا نه، تقیه نکردند. حالا ببینیم. بله؛ جای تقیه هم هست. «فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّهُ عَلَيَّ مَا قُلْتُ مِنْ مَحَبَّتِكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَكِتَابِكَ يَنْفَعُنِي عِنْدَهُ». عرض کردم آقا، ایشان دوستدار شما هستند. نامه شما هم به سود من است. به من نفع می‌بخشد. «فَأَخَذَ الْقُرْطَاسَ» حضرت کاغذ را برداشتند «و فَكَتَبَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ مَوْصِلَ كِتَابِي هَذَا ذَكَرَ عَنْكَ مَذْهَبًا جَمِيلًا» یک مذهب زیبا و جمیلی را عرض کرد که تو محب ما هستی. اهل بیت را دوست داریم، موالی اهل بیت هستیم. «وإِنَّمَا لَكَ مِنْ عَمَلِكَ مَا أَحْسَنْتَ فِيهِ» کارهایت آن برای تو است، به درد تو می‌خورد که در آن احسان کرده باشی. احسان کرده باشی «إِلَى إِخْوَانِكَ وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ سَأَلُكَ عَنْ مَنَاقِبِ الذَّرِّ وَالْخَرْدَلِ» از کوچک‌ترین امور، ذرّ همان است که می‌گویند وقتی که آفتاب از یک سوراخی، دریچه‌ای می‌تابد، انسان وقتی نگاه می‌کند؛ توی آن یک چیزهای معلقی می‌بیند. خیلی خیلی ریز است. خدای متعال از همین اعمال تو این‌ها دیگه می‌خواهد کانه مبالغه است دیگه که این، و خردل هم که یک نوع حبی است که خیلی ریز است، خیلی مثل مثلاً خاکشیر مثلاً فرض کنید و امثال آن، خیلی ریز است. خدای متعال از این‌ها سؤال خواهد کرد. و تو حالا احسان کن به این آدم. به این روایت استدلال شده «فَتَدَلَّ عِبَارَةً» «وإِنَّمَا لَكَ مِنْ عَمَلِكَ مَا أَحْسَنْتَ فِيهِ فَأَحْسِنُ إِلَيْ إِخْوَانِكَ» علی جواز الأعمال التي يؤديها الوالی الشيعي للمؤمنين من إحسان و تيسير وما شاكل». بر جواز اعمالی که يؤديها، انجام می‌دهد آن والی شیعی برای مؤمنین و آسان‌گیری‌ها و ماشاکی. هموار نمودن‌هایی که او برای مؤمنین انجام می‌دهد که قهراً این آسان‌گیری‌ها، این احسان‌ها تصرف در این اموال و این‌ها هم قهراً هست دیگه. یا همان‌جا باید اقلأ بنشینند آن‌ها بیایند و راهکار به آن‌ها نشان بدهد، برای آن‌ها راه حلی نشان بدهد، تسهیلاتی نشان بدهد ولو عفو بکند، چه بکند.

«وخامسها: خبر يونس بن عمار: «قال: وصفت لأبي عبد الله عليه السلام من يقول بهذا الأمر ممن يعمل عمل السلطان»، این یونس بن عمار می‌گوید توصیف کردم، وصف کردم، توصیف البته می‌گویند غلط است. وصف

کردم برای ابی عبدالله علیه السلام یک آدمی را که قائل به این امر بود. یعنی قائل به ولایت ائمه علیهم السلام و شیعه بود. از کسانی که «يَعْمَلُ عَمَلَ السُّلْطَانِ»، قائل به این امر است. و لکن در دستگاه دولت و سلطان است و کارهای سلطان را انجام می‌دهد. «فَقَالَ: إِذَا وَلَّوْكُمْ يَدْخُلُونَ عَلَيْكُمْ الْمِرْفَقَ وَيَنْفَعُونَكُمْ فِي حَوَائِجِكُمْ؟» حضرت فرمودند وقتی این‌ها سرپرستی می‌کنند شما را، داخل می‌کنند بر شما رفیق مدارا و این‌ها را؟ و نفعی به شما می‌بخشند در حوائج‌تان؟ کارهای‌تان را راه بیندازند توی این مشکلاتی که شماها دارید؟ توی دستگاه آن‌ها هستند یا نه؟ «قَالَ قُلْتُ: مِنْهُمْ مَنْ يَفْعَلُ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يَأْ لَّا يَفْعَلُ». بعضی‌ها بله، انجام می‌دهند ولی بعضی‌ها هم نه «قَالَ: مَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَأَبْرَأُوا مِنْهُ بَرِيءٌ مِنَ اللَّهِ مِنْهُ». گفتم هر کسی ولو شیعه هم هست، توی دستگاه این جائزین وارد بشود و به نفع شیعیان کار نمی‌کند، شما از آن‌ها برائت بجویید. خدا از این‌ها برائت می‌جوید.

از این روایت هم استفاده می‌شود که اگر پس داخل در سلطنت جائز بشود، منصبی از مناصب آن‌ها را قبول کند که در ضوء او حوائج شیعیان و موالیان اهل بیت علیهم السلام را در آن دوران‌های خیلی سخت بتواند برطرف بکند کأن این جایز است. اما آن‌که نه، فقط می‌رود آن‌جا برای این‌که حقوق بگیرد و دنیای خودش را آباد کند هیچ، این گره‌گشایی‌ها را هم ندارد تبری بجویید از او. خب حالا تقریب استدلال و این‌ها هم می‌آید این‌ها.

«وَيَدُلُّ هَذَا الْحَدِيثُ أَيْضاً عَلَى جَوَازِ الْعَمَلِ لِلْسُلْطَانِ إِنْ تَسَبَّبَ فِي نَفْعِ الْمُؤْمِنِينَ». اگر تسبب بجوید و سبب‌سازی کند به وسیله‌ی این عمل سلطان، در نفع مؤمنین. خب نفع مؤمنین. حالا این نفع مؤمنین که این‌جا پیش آمد خطر بیالی، داستانی که مرحوم والد قدس سره از آیت‌الله العظمی بروجردی نقل می‌کردند. فرمودند که آیت‌الله العظمی بروجردی ظاهراً فرموده بودند من در بروجرد که بودم، یک وقت در عالم رؤیا خواب دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشریف آوردند مسجد جامع بروجرد و آن‌جا نشست دارند که خدمت‌شان برسیم. من هم در عالم خواب آماد شدم رفتم مسجد جامع، دیدم حضرت سلام الله علیه بالای مجلس نشستند و همین جور اطراف مسجد هم اعمام و بنی اعمام که که همه سادات اجلاء بودند؛ این‌ها

نشستند. ولی جوانترین آنها و شاید از نظر مباحث حوزی از خیلیها پایینتر، او کنار دست حضرت نشسته. خیلی توی ذهن من سؤال منقدح شد که چه طور؟ این که از همه جوانتر است و علمش هم از خیلی از اینها کمتر است. این مقربتر است و کنار دست حضرت نشست. این سؤال که در ذهن من منعقد شد حضرت جواب دادند، پاسخ دادند. فرمودند: «کان انفعهم للناس» فرمودند این نافعتر بود برای مردم. از این جهت این مقربتر است. «کان انفعهم للناس» و روحانیت وقتی می تواند ان شاء الله نفوذ در دلها داشته باشد و سلطان بر دلها باشد که این باعث این می شود که آرمانهای الهی را بتواند پیاده کند، همین این است که مردم از او این را ببینند. که در آن دعای شریف هم حضرت بقیه الله ارواحنا فداه به حسب نقل فرمود: «وَ تَفَضَّلْ عَلَيَّ عَلِمَائِنَا بِالزُّهْدِ وَ النَّصِيحَةِ» نصیحت یعنی همین دلسوزی، دلسوز آنها باشد واقعاً. توی مشکلاتی که دارند، توی جهاتی که دارند، همراهی کند با آنها. خب دلسوزی کردن گاهی هم به این است که اگر یک مطالبی بر آنها پنهان است، توجهی به آنها ندارند، اینها را توضیح بدهد، تبیین کند، جاهایی که روشن است، یک کمبودهایی را می بیند، از مسئولان، از غیرمسئولان، به آنها تذکر بدهد. این دلسوزی کردن هم به این است که آنها را از مشکلات برهاند. مشکلات گاهی مال این است که تصور دارند، یک مطلبی را که الان زمان ما در اثر این بوقهای اعداء دین و اعداء اسلام، اینها خیلی ایجاد شبهات در اذهان می کنند. با مغالطههایی که به کار می برند. با حرفهایی که می زنند. خب دلسوزی به حال مردم این است که ما اینها را باز کنیم، روشن کنیم، تحلیل کنیم. و اینها یک اطلاعاتی هم لازم دارد که حتماً ان شاء الله قبل از ماه رمضان که می خواهید مشرف بشوید این اطلاعات را به دست بیاورید که درست حرف بزنید. نادرست حرف زدن و غلط گفتن مضرتر است. یعنی بعداً آدم یک جور حرف بزند که بعداً بروند ببینند درست نبوده. دفاع بد خیلی ضرر دارد. و توی یک داستانی هست که امام صادق سلام الله علیه به دوتا از شاگردانشان؛ یکی از آنها فرمودند تو مباحثه کن و به این گفتند نه، تو مباحثه نکن. علت این که فرمودند تو مباحثه نکن به حسب آن نقل این است که فرمودند تو استدلال می کنی، توی آن استدلال هایت مغالطه هست. بله او نمی فهمد. قانع هم می شود. چون مغالطه تو را... ولی خدا استدلال مغالطه آمیز را نمی خواهد. استدلال واقعی می خواهد. نه این که

همین جوری ما سر مردم را شیره بمالیم به یک استدلال‌های غلطی، به یک حرف‌های غلطی. استدلال باید درست باشد. این را شارع خواسته. آن را ائمه علیهم‌السلام خواستند برای ما. خب این هم شقشقه هدرت ثم...

می‌فرمایند که «وَأما تقرب الاستدلال بهذه الروایات فمن جهة» به این روایات دسته دوم و قسم ثانی تقرب استدلال از جهت این است که «أن الدخول فی أعمال الحكومة يستلزم عادة التصرف فی أموالها» در اموال آن حکومت. التي یأتی بعضها من خلال المعاملات والمبادلات بينها وبين الناس» این اموالی که به دست آورده می‌شود بعضی از آن‌ها از ضمن معاملات و مبادلاتی که بین حکومت و بین مردم انجام می‌شود. پس این معاملات باید درست باشد که الان این‌ها رفتند مثلاً فرش خریدند، میز خریدند گذاشتند این‌جا، شما هم می‌خواهید وارد بشوید بنشینید روی این میز. بنشینید روی این صندلی، بنشینید روی این فرش، پس این معامله باید درست باشد تا این بشود مال این، نه این‌که مال مردم باشد آن. مال مردم باشد غصب است. چه جور می‌تواند روی آن بنشینند؟

س: 18:47

ج: بله؟

س: اموالی که از معامله ...

ج: بله، می‌خواهیم بگوییم معاملات‌شان هم نافذ است. از این به دست بیاوریم معاملات‌شان پس نافذ است.

س: ...

ج: بله، هم مالک معلوم می‌شود هست. چون تا مالک نباشد معامله درست نیست. لا بیع الا فی ملک. از آن طرف مالک که می‌شود هیچی؛ معاملاتش هم نافذ است. از این تقرب استدلال حالا صرف نظر از اشکالی که بعد می‌آید حالا، فعلاً تقرب استدلال است.

س: ??

ج: چرا، موضوعیت از این جهت دارد که می‌خواهیم بگوییم که از این روایات دو چیز ما استفاده می‌کنیم. از این روایات استفاده می‌کنیم که این‌ها مالک می‌شوند، تصرفات‌شان هم جایز است. چرا؟ چون این روایات تجویز کرده دخول در دیوان آن‌ها را. دخول در دیوان آن‌ها ملازمه‌ی عادیه دارد بر این‌که در این اموال آن‌ها تصرف بشود. و می‌دانیم اموال این‌ها این‌جوری نیست که از بیابان برداشته باشند گذاشته باشند این‌جا، بگوییم مباحات اصلیه است. این‌ها نه، از یک معاملاتی، از یک چیزهایی به‌دست آوردند گذاشتند این‌جا. پس بنابراین بله، از این جهت می‌خواهیم این را استدلال بکنیم. می‌فرمایند که «و کذلک فی الموارد التی یلزم فیها التصدی للمبادلات»، خب کسی که در دیوان آن‌ها وارد می‌شود خب یک تصدی باید بکند یک عده‌ای از مبادلات را. چیزی بفروشد، چیزی بخرد، وزیر یک مثلاً یک چیزی یا مدیرکل یک چیزی شده، این باید یک ... یا استخدام بکند یک عده را، حقوق به آن‌ها بدهد، نمی‌دانم چه کند، این هم باز هست و می‌فرماید: «و کذلک» در مواردی که «یلزم فیها التصدی» لازم دارد در آن موارد تصدی نمودن آن منصب، مبادلات مختلفیه‌ای را. «فإن کانت هذه المبادلات»، حالا اگر این مبادلات چه در قسم اول چه در قسم ثانی باطل باشد، «فالتصرف فی الأموال المأخوذة بهذه المبادلات تصرف فی مال الغیر و مال حرام»، تصرف در مال غیر است و این‌ها مال حرام است و نمی‌شود در آن تصرف کرد. «و الحال أن الأخبار المذكورة لیس فیها نهی عن مثل هذه التصرفات. لذلك فمقتضى الإطلاق المقامی لهذه الأخبار جواز تلك التصرفات المذكورة و نفوذها» بنابراین می‌فرمایند که این اخبار نفرموده خب می‌خواهی داخل سلطان‌شان بشوی اشکال ندارد ولی حواست جمع باشد، آن‌جایی که آن‌ها میز و صندلی چیدند نروی آن‌جا بنشین، حالا یک وقتی اگر توی بیابان آمدند سان دادند حالا بروی آن‌جا بایستی خب زمین مال خداست و اشکال ندارد. مثل برج متوکل هست در سامراء که این می‌رفته آن بالا می‌ایستاده سان می‌دیده از لشکریانش و این‌ها که تا حالا باقی است دیگر آن برج متوکل در سامراء. خب این بله بروی حالا توی این سربازها و افسرها و این‌ها بایستی، خب زمین که مال خداست مال آن‌ها نشده، آن‌ها اشکال ندارد. اما یک‌جا که می‌خواهی بروی توی ساختمان آن‌ها می‌خواهی بروی خب این‌جا ساختمان چیزهای که بکار بردند، چیزهایی که خریدند، آوردند این‌ها خب نه،

فرش دارند، میز دارند چی دارند، آن‌ها نه. امام علیه السلام تنبیه بر این جهت نکردند پس اطلاق مقامی، اطلاق لفظی نیست چون اطلاق لفظی معنایش چی هست؟ معنایش این است که یک لفظی را که یک معنایی دارد که دارای مصادیق مختلفه‌ای است بفرماید ما به اطلاق تمسک می‌کنیم. اما جایی که نه این‌ها ربط به آن ندارد، دخول در دیوان آن‌ها این دخول در دیوان آن‌ها این‌جوری نیست که مصادیق چی داشته باشد، یعنی نامت در آن‌جا باشد، لازمه‌اش این نیست، اما آن‌جا باید تنبیه کند. این مثل این‌که می‌گوید مثلاً فرض کنید می‌فرماید که اگر لباس خونی شد اغسله، خب آن‌جا فرموده که عفره، در کلب فرموده هم تغفیر کن هم بشور، این‌جا فرموده اغسل؛ تغفیر که مصداق اغسل نیست که بگوییم به اطلاق آن تمسک می‌کنیم. آن‌جا باید بگوییم اطلاق مقامی است یعنی اگر در کنار شستن تغفیر هم لازم بود امام که در مقام بیان تعلیم تطهیر این لباس یا این ظرف یا این چیز است باید آن را اضافه می‌فرمود و حال این‌که حالا که اضافه فرمود معلوم می‌شود نه. پس اطلاق مقامی در جایی است که یک امر اضافه‌ای را در کنار آن قبل باید بیان بکنند اگر لازم بود. حالا که بیان نکردند معلوم می‌شود که لازم نیست. می‌فرمایند ...

س: ... 23:49

ج: بله این‌جاها باز همان اطلاق مقامی است، چرا؟ برای این‌که وقتی حضرت می‌فرماید حرام است ولی باطل هم هست، بطلان را نگوید، حضرت این‌طور می‌فرماید دیگر ...

س: ....

ج: بله ممکن است ولی خب باید امام بفرماید این حرام است، جایش هست دیگر، آن بنده‌ی خدا آن شیعه آمده دارد سؤال می‌کند می‌گوید آقا به‌خصوص در بعضی‌اش بود که آقا «ضاق صدری» خیلی مشکل پیدا کردم، خیلی ناراحت هستم که چکار کنم، حضرت خب آن‌جا باید اگر که واقعاً این‌جوری بود به چنین آدمی مقام مقامی بود که به او بگویند خب بله، می‌خواهی داخل بشوی می‌خواهی بروی این‌جور جاها برو، آن‌جور جاها نروی.



می‌فرمایند که «لذلك» به خاطر همین که «لیس فیها نهی عن مثل هذه التصرفات» مشاراً الیه اش این است «فمقتضى الإطلاق المقامی لهذه الأخبار جواز تلك التصرفات المذكورة و نفوذها» این است که این تصرفات جایز است و نافذ هم هست «و بالنهاية» و در نهایت و پایان «یستفاد منها» از این روایات «مالکیة الدولة و نفوذ تصرفاتها» هم مالکیت دولت درست می‌شود هم تصرفاتش. اما مالکیتش چطور درست می‌شود؟ چون این تصرفات تصرفاتی است که «لا بیع الا فی ملک» پس باید مالک باشد. تصرفاتش نافذ می‌شود به خاطر این که اگر تصرفات نافذ نباشد بله مالک می‌شود ولی مثل غیر ممیزی است یا ممیزی است که بالغ نشده، مالک هست تصرفاتش نافذ نیست. خب او برود با مالش چیزی بخرد منتقل به او نمی‌شود. پس بنابراین تصرف در آن مال اشکال پیدا می‌کند. این جا ما بگوئیم دولت مالک می‌شود اما تصرفاتش نافذ نیست. خب پس بنابراین نمی‌تواند چیزهایی که خریده و امثال ذلک، یا می‌آید حقوق‌هایی که می‌دهد و امثال ذلک بگوئیم که حلال است. پس بنابراین هر دو آن استفاده می‌شود «یستفاد منها مالکیة الدولة و نفوذ تصرفاتها».

«اشکال: فی فرض قبلنا دلالة الروایات علی جواز الدخول التکلیفی فی أجهزة الدولة الجائرة، و أغمضنا عن المناقشات المطروحة حولها فلا تستفاد من هذه الروایات مالکیة الدولة و نفوذ تصرفاتها؛ لأنها أخبار ناظرة إلى الشخص الذي يدخل فی أعمال الدولة الجائرة لغرض جلب المنفعة و دفع المضرّة عن المؤمنین، و يمكنه التعهد بأداء الأعمال المشروعة» می‌فرمایند که حالا در فرضی که ما بپذیریم دلالت این روایات را بر جواز دخول تکلیفی در دستگاه‌ها و سازمان‌های دولت جائره، می‌گوئیم این روایت بر این مطلب دلالت می‌کند و اغماض کنیم و چشم ببوشیم از مناقشاتی که طرح گردیده شده حول این دلالت که مرحوم ایراونی قدس سره در جلد اول حاشیه‌شان بر مکاسب محرمه‌ی شیخ اعظم آن جا بعضی اشکالات کردند، مثلاً آن روایتی که خواندیم که حضرت فرمود کسی که تولی امری بکند و بایش را باز بگذارد، سقفش را کنار بگذارد مردم به راحتی بتوانند این علی الله این که «يَوْمَ رَوْعَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَدْخُلُهُ الْجَنَّةُ» اوشان این جا فرموده اشکال کرده، فرموده این دلالت نمی‌کند بر این که این جایز است، بلکه این یک معصیتی است که چون دارد به نفع مردم کار می‌کند خدای متعال می‌بخشد و روعه‌ی او را که اتفاقاً در اثر همین که آن جا وارد شد روعه پیدا شده، این می‌گذرد

خدای متعال، این جوری. حالا اشکالاتی از این قبیل، اشکالاتی کردند فقهاء و اینها بعضی‌های‌شان که انصاف این است که بعضی از آن اشکالات وارد نیست، حالا بعضی‌هایش هم ممکن است در بعض روایات وارد باشد که می‌توانید به آنجا مراجعه کنید. آن‌ها را دیگر ذکر نکردیم برای این‌که تطویل زیادی نشود چون دخالتی ندارد، چون اشکالی وارد است که فلو دلالات‌ها بپذیریم و آن اشکالات هم نباشد باز مدعا را نمی‌تواند اثبات کند. از این جهت دیگر به آن‌ها پرداخته نشده.

«فلا تستفاد» در فرضی که ما قبول کنیم دلالات این روایات را بر اصل جواز دخول تکلیفی در اجزهی سلاطین جائر «لا تستفاد من هذه الروایات» مالکیت دولت و نفوذ تصرفات دولت جائر. چرا؟ «لأنها أخبار ناظره إلى الشخص الذی یدخل فی أعمال الدولة الجائرة» به چه غرض؟ به همان غرضی که امام فرمودند که به نفع مؤمنین کار کنی، گره‌گشایی کنی و امثال ذلك. «الجائر لغرض جلب المنفعة» برای آن‌ها، برای شیعیان «و دفع المضرّة عن المؤمنین» و این آدمی است که چون متدین است و این جوری می‌خواهد این کارها را بکند «یمكنه التعهد بأداء الأعمال المشروعة» می‌تواند تعهد بدهد به این‌که من فقط کارهای مشروع را انجام می‌دهم، آن کارهایی که اشکالی ندارد. حالا این‌که این کارها مشروع است، این را بگوییم آقا من این سری کارها را انجام می‌دهم که این یا مشروعیتش علی القاعده است آنجایی که بحسب اصل شرع و ظواهر شرع اشکالی ندارد. مثلاً می‌گوید آقا برو برای این سربازها صحبت کن، آن هم احتیاج ندارد که برود روی چیزی بایستد که...؟؟؟ 30:28 صحبت می‌کند، آن‌ها را هدایت می‌کند. می‌گویند مرحوم آقای بروجردی قدس سره وقتی از نجف برمی‌گشتند که توی آن داستان، که ایشان حامل نامه‌ای بودند برای علماء که آقای آسید ابوالحسن و دیگران نوشته بودند که به دولت ایران زمان رضاخان خبر داد، آقا را می‌گیرند دیگر، سر حد می‌گیرند ایشان را و آن نامه هم به دست آن‌ها نمی‌رسد، ایشان را زندان می‌کنند آقای بروجردی را. بعد رضاخان یک ملاقاتی با ایشان می‌کند می‌گوید چه دیدید؟ مثلاً چه می‌خواهید از ما و این‌ها؟ آقا می‌گویند ما چیزی از شما نمی‌خواهیم ولی من دیدم این سربازها که قشون کشور اسلامی هستند این‌ها وضع مالی‌شان خیلی بد است، غذا و این‌های‌شان خیلی درست نیست به این‌ها بیشتر برسید که او خیلی خوشش می‌آید،

می‌گوید که بله و در آن جریان می‌گوید که ما دیگر از این به بعد به شما مراجعه می‌کنیم در کارهای مان به‌جای آشیخ عبدالکریم که آقای بروجردی می‌فرمایند نه، رئیس هم ایشان است و باید به ایشان مراجعه کرد. خب این داستان‌های علماء و این‌ها را خواندن بسیار آموزنده است و راهگشاست برای ماها. می‌فرمایند که: «سواء كان التجویز علی أساس القواعد الأولیة المشروعة كالأعمال التي لا تستلزم التصرف بأموال الدولة و غیرها» یک کارهایی که اصلاً ربطی به این ندارد. «أم كان تجویزها من جهة تراحمها مع المصلحة الأهم» یا این‌که بله الان می‌بیند یک شخصی توی یک حکومت جائری است، دوتا کاری هست، یک کاری مهم است یک کاری مهم است، در این‌جا آن کار مهم اگر این آقا قبول نکند این آن مهم از بین خواهد رفت. مثلاً می‌بیند که شیعیان از بین خواهند رفت، این‌ها اگر الان داخل در این دولت نشود یک برنامه‌ای دارند که یک کاری بکنند که شیعیان کم‌کم از بین بروند، این مهم است، مهم چی هست؟ تصرف در آن مال، که حرام است. خب این‌جا کدامش مهم و مهم است دیگر، یک: من تصرف در این کارها بکنیم در این مال حرام در آن مال حرام در آن مال حرام، چون می‌خواهم بروم پهلوی او یک حرفی بزنم پهلوی او حرف بزنم باید روی این فرش بروم روی آن میز بنشینم توی این ساختمان بروم که این‌ها حرام است، اما اگر این کارها را نکنم یک اهمی از بین می‌رود، خب این‌جا هم تراحم مهم و هم است، خب حکم شرع و عقل در این‌جا چی هست؟ اهم را مقدم بدار دیگر. این تشخیص مصلحت که در جمهوری اسلامی درست شده برای همین است دیگر. برای همین است که یک مواردی است نظام امرش دائر می‌شود بین مهم و مهم، خب در این‌جا طبق قواعد باب تراحم باید اهم را پیدا کرد آن را بر مهم مقدم داشت، این مرکز تشکیل داده شده از گروه‌های مختلف آدم‌های مختلف که در جاهای مختلف بودند تجربه‌ها دارند، اطلاعات مختلف دارند بنشینند با هم مشورت کنند ببینند اهم چی هست. حالا ممکن اشتباه هم بکنند ممکن است یک مواردی هم اشتباه نکنند. بالاخره ولی حجت است دیگر، حالا آن‌ها می‌نشینند باید بین خودشان و خدا محاسبه بکنند و ببینند که الان چه جوری است کدام اهم است؟ فلذا خیلی جای ...

ج: یعنی از این روایات، ببینید اگر به عبارۀ آخری آن نقطه‌ای را که دارد اشکال می‌کند این بود که گفتیم بین دخول در سلطان آن‌ها و در دیوان این‌ها ملازمه‌ی عادیه است با این‌که حتماً باید کار حرام انجام بدهی، باید این تصرفات را بکنی. و اگر این تصرفات جایز نباشد باید امام... جواب این است که نه چنین ملازمه‌ای وجود ندارد، چرا؟ چون بعضی از کارها ممکن است اصلاً علی قواعد شرعیه درست باشد، بعضی جاها تراحم است که طبق قاعده باز اشکال ندارد، درست است آن طرف حرام است این طرف، اما از باب تقدیم اهم بر مهم باز اشکال ندارد درست؟ پس این هم، ولو این‌که آن‌ها جائز هستند و مالک نمی‌شوند، تصرفات‌شان هم نافذ نیست خب نباشد اما تو جایز است بروی، چرا؟ برای خاطر این‌که اگر نروی آن کار اهم زمین می‌ماند، آن کار اهم از بین می‌رود. خب باز هم امام علیه السلام می‌گوید آن‌جا جایز است بروی. نه از باب این‌که این مالک شده، نه از باب این‌که تصرفاتش نافذ است نه، تصرفاتش نافذ نیست مالک هم نیست، این ساختمانی که ساخته غضب است، این فرشی که گذاشته غضب است، این صندلی‌ای که گذاشته غضب است؛ اما اگر شما این‌جا این حرام را مرتکب نشوی لازم می‌آید که پس بنابراین آن‌ها هم شیعه را از بین ببرند، آن‌ها چه کنند، آن‌ها چه کنند که آن‌ها اهم است. پس بنابراین حضرت می‌فرماید برو؛ این نه از باب این‌که او مالک است، نه از باب این‌که تصرفاتش نافذ است، از این جهت است. پس بنابراین ایشان می‌فرماید، حضرت می‌فرماید برای منفعت مردم برای احسان به مؤمنین برو، این احسان به مؤمنین این جور نیست که الا و لابد بگوئیم که توی استدلال مفروض شده بود که الا و لابد باید چکار کند؟ باید در حرام‌ها تصرف کند بلا مجوز درست؟ نه می‌گوید یک مواردی اصلاً لزوم ندارد که در حرام تصرف کند، طبق قواعد شرعیه اشکال ندارد مثل این‌که در مباحات اصلیه و فلان و این‌ها. یک مواردی درست است حرام است ولی تراحم است، آن‌جا هم در باب تراحم از باب اهم حضرت فرموده.

س: .....36:28

ج: حالا می‌آید. خب پس یک مواردی هم این جور است.

«أم كان تجویزها من جهة تراحمها مع المصلحة الأهم» از جهت تراحم آن اعمال باشد با مصلحت اهم «أم كان التجویز بناءً على إجازة خاصة أو عامة من الإمام عليه السلام» یا این که نه، این تجویزی که حضرت فرمودند باش مثل داستان فضل بن شاذان، بر اساس یک تجویز عام بوده که در آن زمان تجویز عام کردند که یک عده‌ای که از دست‌شان می‌آیند بروند یا به اشخاص تجویز فرمودند که آمدند با حضرت ملاقات کردند و اجازه گرفتند. «بناءً على إجازة خاصة أو عامة من الإمام عليه السلام، لكن مشروعیة العمل لا تستفاد من هذه الأخبار» پس بنابراین مشروعیت عمل استفاده‌ی از این اخبار نمی‌شود، یعنی عمل آن عمل، مشروعیت خود آن عمل استفاده نمی‌شود برای این که ممکن است آن مواردی که اشکال دارد از باب تراحم باشد یا از باب اذن خاص یا اذن عام باشد. بنابراین «لذلك» به خاطر این که مشروعیت عمل استفاده نمی‌شود «فی حالة الشك فی صلاحیة ذلك الشخص للقضاء أو لا، فلا یمكن إثبات صلاحیته من هذه الأخبار.» مثلاً اگر شك کردیم که فلان شخص صلاحیت برای قضاء دارد یا ندارد؟ از این روایت نمی‌توانیم استفاده کنیم که او صلاحیت دارد. «فلا یمكن إثبات صلاحیته من هذه الأخبار.» بله اگر یک جا تراحم شد مثلاً می‌بیند آقا این‌ها دارند یکی یکی مثلاً شیعیان را می‌آورند محاکمه می‌کنند می‌گویند شما کذا و اعدام می‌کنند این‌ها را. این اگر الان قضا را این جا بپذیرد می‌تواند خیلی‌ها را نجات بدهد. درست؟ خب این جا تراحم است دیگر، نجات گروه شیعیان زیادی و این که حالا بیاید این جا در دستگاه این‌ها وارد بشود و قضاء، به خصوص اگر مجتهد باشد، مجتهد باشد خب می‌پذیریم می‌رویم برای این که کار این‌ها را حل بکنیم.

خب «نتیجة تحلیل النظریة بالتفصیل المذكور» می‌فرماید «لا یمكن الاستفادة من الأخبار بقسمیها» هم قسم اول هم قسم دوم «على ملكیة الدولة و نفوذ تصرفاتها على نحو القضية الكلية.» نمی‌توانیم بنحو قضیه‌ی کلیه بگوییم بله دولت مالک است و تصرفاتش نافذ است. این از این روایت استفاده نمی‌شود.

«بالإضافة» یک اشکال دیگری هم که ما به این نظریه‌ی ثالثه داریم این است که نظریه‌ی ثالثه چی گفت؟ گفت آقا فقط مال دولت، اما غیر آن نه، می‌گوییم آقا ما دلیل اقامه کردیم، دلیل اول، و آن دلیل حرج را اقامه کردیم برای این که هست، پس ما دلیل داریم جای این تفصیل نیست. می‌فرمایند که «بالإضافة إلى أنه لا یبقى

مجال للقول بالتفصيل مع وجود الدليل على اعتراف الشارع بمطلق الشخصيات الاعتبارية الذي مرّ في بحث النظرية الأولى. «جای تفصیل دیگر نیست، ما دلیل داریم بر عموم، با توجه به عموم شما فقط بیايید بگوئید آقا دولت فقط می تواند یعنی ثابت است شخص اعتباری دارد ولا غیر این تمام نیست.

خب نظریه ی چهارم که دیگر چیزی نیست این را هم بگوئیم و تمام بشود این فصل. نظریه ی چهارم این است که می گوید آقا هرچی توی زمانه ی معصومین بوده هر شخص اعتباری، دولت و غیر دولت هرچی بوده آن موقع، می گوئیم آن ها معتبر است، هرچی آن موقع نبوده می گوئیم معتبر نیست. فرق نظریه ی ثالثه با رابعه چی شد؟ این شد که نظریه ی ثالثه می گفت فقط دولت، بقیه اش را نه، ولو در زمان معصومین باشد. نظریه ی رابعه می گوید نه، هرچی آن موقع بوده درست؟ این یک اشتباهی هم در عناوین شده حالا ان شاء الله جلسه ی بعد آن را توضیح می دهم «دلیل النظرية الرابعة وهی مشروعیة خصوص الأشخاص الثابتین فی زمن الشارع دلیل هذه النظرية أنّ ما ثبتت مشروعیته بإمضاء الشارع هو خصوص الأشخاص الاعتباریین الموجودین فی عصر الشارع» این ها را شارع امضا کرده «و إلاً الأشخاص الاعتباریة الجدد» این ها «فلا دلیل علی مشروعیته بعد عدم کشف سکوت الشارع عن إمضائها.» شارع سکوت کرده این دلالت بر امضاء نمی کند شاید تقیه بوده شاید چی بوده و امثال ذلك.

«المناقشة: بعد ما أقمنا الدليل على مشروعیة كل الأشخاص الاعتباریین بالأدلة المتقدمة فی توجيه النظرية الأولى لم یبق مجال لهذا التفصیل كما لا یخفی.» ما اقامه ی دلیل کردیم پس دیگر جایی برای این حرف نمی ماند.

پایان